

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارکان آداب عبودیت در قرائت سوره‌ی حمد

حدیث قدسی‌یی است که با تغییر عبارت، در کتاب‌های مختلفی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند: خدای متعال فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي فَنِصْفُهَا لِي وَنِصْفُهَا لِعَبْدِي» نماز را بین خودم و بندهام تقسیم کردم. نصف نماز مال من خداست؛ نصف نماز مال بندهام است. بعد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شروع کردند به تشریح این موضوع. فرمودند: «فَإِذَا قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ يَقُولُ اللَّهُ ذَكَرَنِي عَبْدِي» وقتی بعد از تکبیرة الاحرام، بنده نماز را شروع می‌کند و می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ خدای متعال می‌فرماید بنده‌ی من، مرا یاد کرد. پس این مرحله، مرحله‌ی یاد و تذکر است. «وَإِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ يَقُولُ اللَّهُ حَمْدَنِي عَبْدِي وَ أَثْنَى عَلَيَّ وَ هُوَ مَعْنَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» هنگامی که بنده در نماز می‌گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ خدای متعال می‌فرماید بنده‌ی من حمد و ثنای من را به جا آورد. این مرحله‌ی تحمید است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند این همان معنای «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» است که بعد از رکوع می‌گوییم؛ یعنی خدا شنید بنده‌ای را که حمد خدا را به جا آورد. در سوره‌ی حمد که گفتید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ آنجا خبر می‌آید که خدا آن را شنید. «وَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ يَقُولُ اللَّهُ عَظَّمَنِي عَبْدِي»؛

وقتی بنده در نماز می گوید «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛ خدای متعال می فرماید بنده‌ی من مرا عظیم و بزرگ داشت. این مرحله‌ی تعظیم است. «وَ إِذَا قَالَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ؛ يَقُولُ اللهُ مَجْدُنِي عَبْدِي» وقتی بنده در نماز می گوید «مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ» خدایی که مالک روز جزاست؛ خدای متعال می گوید بنده‌ی من مرا تمجید کرد. در روایت دیگری «فَوَضَّ إِلَيَّ عَبْدِي» است؛ وقتی می گوید «مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ» خدا می گوید این بنده همه‌ی امورش را به من خدا تفویض کرد. این مرحله‌ی تمجید و تفویض است. «وَ إِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ يَقُولُ اللهُ هَذَا بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي» وقتی بنده می گوید تنها تو را می پرستیم و تنها از تو مدد می جوییم؛ خدای متعال می فرماید این آیه بین من و بنده‌ام است؛ مشترکاً مال من و بنده‌ام است. تا قبل از این آیه، همه‌ی آیات مال خدا بود؛ سهم خدا از سوره حمد بود. «وَ إِذَا قَالَ إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ يَقُولُ اللهُ هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ»^۱ وقتی نماز گزار می گوید خدایا ما را به صراط مستقیم هدایت بفرما؛ خدای متعال می فرماید این مال بنده‌ام است و آنچه بنده‌ام درخواست کرد متعلق به اوست و به او دادم. این درخواست، سهمیه‌ی بنده‌ی من در نماز است. در آیات بعد، در توضیح «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفته شده است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»؛ فرمود این سهم بنده‌ی من در نماز است.

^۱. فیض کاشانی، محجۀ البیضاء، ج ۱، ص ۳۸۱ و مجلسی، بحار، ج ۹۲، ص ۲۲۶ و مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۲، ص ۹۲..

سوره‌ی حمد از ابتدا تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» سهم مختصّ خداست. از «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر، سهم مختصّ عبد است و «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» مشترک بین خدا و عبد است. نکته این است که خدای متعال فرمود: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»^۲ شما به عهده‌ی که با من دارید وفا کنید؛ من هم به عهده‌ی که با شما بسته‌ام وفا خواهم کرد. اگر عبد بتواند حقّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را که حقّ خداست، به شایستگی ادا کند؛ خدا هم متقابلاً حقّ عبد را که هدایت او به صراط مستقیم است، ادا خواهد کرد. یعنی اگر عبد حقّ بندگی خدا را در نیمه‌ی نخست سوره‌ی حمد ادا کرد؛ خدای متعال هم حقّ عبد را در نیمه‌ی پایانی سوره ادا می‌کند.

این حدیث چند مرتبه داشت. یک‌جا وقتی عبد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت؛ خدا فرمود: «ذَكَرَنِي عَبْدِي». دوم، وقتی عبد «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» گفت؛ فرمود: «حَمِدَنِي عَبْدِي وَ أَتْنِي عَلَيَّ». سوم، وقتی عبد «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت؛ فرمود: «عَظَّمَنِي عَبْدِي». چهارم، وقتی «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» گفت؛ فرمود «مَجَّدَنِي عَبْدِي». پس چهار مرتبه قابل تشخیص است. یک مرتبه، مرتبه‌ی تذکر؛ «ذَكَرَنِي عَبْدِي»؛ یاد خدا کردن، مرتبه‌ی دوم، مرتبه‌ی حمد و ثنای الهی؛ «حَمِدَنِي عَبْدِي وَ أَتْنِي عَلَيَّ»، مرتبه‌ی سوم، مرتبه‌ی تعظیم و بزرگداشت پروردگار؛ «عَظَّمَنِي عَبْدِي»، مرتبه‌ی چهارم،

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۰.

مرتبه‌ی تمجید؛ «مَجْدُنِي عَبْدِي». پس آداب قرائت، یعنی ادب‌هایی که نمازگزار در قرائت نمازش باید مراعات کند؛ چهارتا شد؛ ذکر، حمد و ثنا، تعظیم و تمجید. می‌خواهیم اینها را قدری باز کنیم؛ ببینیم آداب قرائت نماز چیست. هنوز به بحث تفسیر سوره‌ی حمد نرسیده‌ایم. آن خود بحث مفصلی است. فعلاً آداب را می‌گوییم. آداب قرائت در نماز، با توجه به حدیث قدسی که ذکر شد، عبارتند از:

۱. تذکر که فرمود وقتی عبد می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، خدا می‌گوید «ذَكَرَنِي عَبْدِي». تذکر، یعنی به یاد خدا بودن، باید در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» محقق شود. یعنی عبد همه‌ی عالم وجود را اسم خدا ببیند؛ اسم الله ببیند. واژه‌ی اسم از ریشه‌ی «سِمَهُ» است. «سِمَهُ» یعنی علامت و فلش. فلش خودش حاوی هیچ مفهوم و معنایی نیست. هنر فلش این است که توجه شخص را به سمت چیزی سوق می‌دهد. اسم یعنی همین. لذا شما اسم هر چیز را می‌برید، ذهنتان درگیر این نمی‌شود که مثلاً آن اسم چگونه نوشته می‌شود و املا‌ی صحیح آن چگونه است؛ یا از نظر قواعد زبان چه صیغه‌ای از صیغه‌های زبان عربی است؛ یا بررسی نمی‌کنید که این واژه چه معنایی دارد؛ بلکه به محض این‌که اسم به کار برده شد؛ ذهنتان سراغ مسمی^۱ می‌رود. یعنی اسم، ذهن را به سمت صاحب خودش جهت می‌دهد. همین‌که به شما می‌گویند طیب؛ شما فکر نمی‌کنید طیب با «ت» نوشته می‌شود یا با «ط»؛ یا این‌که طیب در زبان عربی چه صیغه‌ای است و از نظر لغوی چه معنایی دارد. ذهنتان سراغ اینها نمی‌رود. به محض این‌که گفتند طیب؛ ذهنتان سراغ بنده می‌آید. اسم، «سِمَهُ» و علامت است. همه‌ی عالم خلقت، از غیب و شهود، اسم الله‌اند. پس ادا شدن حق

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در این است که به هر چه نگاه کردید، آن را اسم الله ببینید و شما را متذکر و متوجه حق کند. لذا وقتی نمازگزار گفت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ خدا فرمود «ذَكَرَنِي عَبْدِي». در واقع ادای حق «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این است که همه‌ی عالم را اسم الله و اسم را فانی در مسمی^۱ ببیند. درگیر و مشغول اسم نشوید؛ همین که اسم را شنیدید؛ توجهتان به مسمی^۱ و صاحب اسم باشد و به خود اسم کاری نداشته باشید. اگر عبد کلّ عالم را اسم الله ببیند و اسماء را فانی در مسمی^۱، یعنی حقّ، متعال ببیند؛ و این حقیقت را به قلب خود بیاوراند و در قلب خود متمکن کند؛ آن وقت این عبد به همه‌ی عالم و به هر چه که نگاه می‌کند؛ خدا را می‌بیند. همه‌ی عالم اسم الله است. کمالین که اگر یک نفر مثلاً چند اسم داشته باشد^۲، با گفته شدن هر یک از آنها، ذهن شنونده سراغ آن شخص می‌رود. کاری به هیچ یک از آن اسم‌ها ندارد. اسماء در مسمی^۱ فانی است. به محض این که با اسم برخورد می‌کند؛ مسمی^۱ به خاطرش می‌آید. اگر این گونه شود که عبد همه‌ی عالم را اسم الله ببیند و اسماء را فانی در حقّ متعال ببیند و این حقیقت در قلب او متمکن شود؛ در همه چیز، خدا را جستجو می‌کند. به هر چه مراجعه می‌کند، توجهش به خداست. کمالین که وقتی به اسم کسی مراجعه می‌کنید؛ توجهتان به خود او است. چنین بنده‌ای در همه‌ی عالم، حق جو و حق خواه می‌شود. در فطرت ما انسان‌ها تعلیم اسماء وجود دارد؛ همان

^۲. هستند افرادی که چند اسم دارند؛ سابق این رسم خیلی رایج بود؛ مثلاً یک اسم در شناسنامه‌ی فرد می‌گذاشتند؛ یک اسم هم در کودکی در منزل صدایش می‌کردند؛ یک نام فامیل هم داشت؛ یک شهرت یا لقب هم داشت.

امری که در خلقت آدم علیه السلام واقع شد؛ «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۴ این که خدا کلّ اسماء را به آدم علیه السلام تعلیم کرد و این تعلیم نه به معنایی است که من و شما به کار می‌بریم که واژه‌ای را از کسی یاد می‌گیریم و حفظ می‌کنیم؛ فکر می‌کنیم تعلیم دیده‌ایم. تعلیم یعنی حضرت آدم علیه السلام واجد حقیقت همه‌ی اسماء شد. وجود حضرت آدم علیه السلام محلّ تجلّی آن اسماء شد. این حقیقت در فطرت همه‌ی بنی‌آدم بالقوه وجود دارد و می‌تواند بالفعل شود. چگونه می‌شود به اینجا رسید که انسان همه‌ی عالم را اسماء الله ببیند و توجهی به خود آنها نداشته باشد؛ وقتی آنها را می‌بیند؛ خدا را ببیند و در همه‌ی عالم دنبال خدا باشد و غیر خدایی نجوید و نخواهد و در مراجعه به عالم فقط در پی خدا باشد؟ این مرتبه به دست نمی‌آید مگر این که سالک با خدا خلوت داشته باشد.^۵ سالک نیازمند به خلوت کردن با خداست. اوایل امر خلوت ظاهری هم لازم است؛ یعنی یک‌جا تنها باشد؛ خودش باشد و خدا و با خدای متعال انس بگیرد؛ زیاد یاد خدا کند؛ این خلوت‌ها و ذکرها و یاد خدا کردن‌ها، تفکّر کردن در شئون مختلف حقّ متعال، در افعال الهی، در صفات الهی، اشتغال مداوم به اینها، کم‌کم سبب می‌شود قلب عبد حقّانی و الهی شود و کار به جایی برسد که در هیچ‌یک از زوایای دل شخص، جز اسماء الله هیچ چیز دیگر نباشد. راه رسیدن، همین است؛ خلوت با خدا؛ ذکر لسانی بسیار و یاد قلبی مستمر و جدّی و قوی خدای متعال و تفکّر کردن. فکر و ذکر و خلوت که سه مورد از امور بسیار کلیدی در سلوک است. اینها می‌تواند عبد را به مرتبه‌ای برساند که

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۵. به بحث خلوت در آداب سیر و سلوک در «شراب طهور» اشاراتی کرده‌ایم؛ به مناسباتی هم در شرح مصباح الهدی راجع به آن صحبت کرده‌ایم که خلوت اقسامی دارد؛ خلوت عمومی، خلوت خاص، خلوت ظاهری، خلوت باطنی، خلوت درون و فکر که همه‌ی مفاهیم از ذهن می‌رود و آنجا خود حقّ متعال جلوه می‌کند؛ خلوت‌ها مختلف و متعدّد است.

استحقاق «ذکرَنی عَبْدی» پیدا کند. کسی که به اینجا رسید؛ به یک مرتبه از فَنای فی الله رسیده است. کسی که خود را به تلاوت قرآن و قرائت آیات الهی و به ذکر اسماء الله عادت دهد؛ و آیات و اسماء الهی را هم در کتاب تدوین که قرآن کریم است و هم در کتاب تکوین، که جهان خلقت است و هر موجود از موجودات آن، یکی از واژه‌های آن کتاب است، ملاحظه، مشاهده و مطالعه کند و در آنها تدبّر نماید. چنین کسی که خود را به قرائت آیات الهی و اسماء الهی در کتاب تکوین و تدوین عادت داده است؛ کم کم قلب او به صورت ذکر حقّ متعال درمی‌آید. اشتغال زیاد به ذکر، تدریجاً قلب او را به شکل ذکر درمی‌آورد. قلب چنین عبدی صورت ذکری و صورت آیه‌ای پیدا می‌کند و خود عبد ذکر مجسم می‌شود. این را بارها برایتان گفته‌ایم که انسان می‌تواند نماز شود؛ روزه شود؛ ذکر شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَنَا الصَّلَاةُ؛ أَنَا الزَّكَاةُ؛ أَنَا الصِّيَامُ؛ أَنَا الْحَجُّ؛ أَنَا الْجِهَادُ...»^۶ یعنی تبلور تمام عیار نماز و زکات و حج و جهاد و همه‌ی احکام الله امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس انسان می‌تواند ذکر مجسم شود. اگر خود را مدت‌ها به ذکر عادت داد و با آیات الهی در کتاب تکوین و تدوین محشور بود؛ به تدریج خودش ذکر الله می‌شود. ذکر یکی از اسماء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. قرآن فرمود: «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۷ پیغمبر نیست مگر ذکری برای جهانیان. پس یکی از اسماء پیغمبر ذکر است. یکی از اسماء امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر است. در آیات متعددی از امیرالمؤمنین علیه السلام به ذکر تعبیر شده است. البته پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه‌ی معصومین و

^۶. قاضی سعید قمی، اسرار العبادات و حقیقة الصلوة، ص ۲۳ و محمد دهدار شیرازی، شرح خطبة البیان، ص ۱۰۵.

^۷. سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۵۲.

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، در مرتبه‌ی اعلی هستند؛ ولی سالک هم می‌تواند در حدّ خود، به مرتبه‌ای از این حقیقت نائل شود؛ وجودش ذکر متبلور، ذکر مجسم، یاد حقّ مجسم شود. این یک مرتبه از ذکر است که اهمّیت بسیار زیادی هم دارد.

قبلاً خیلی مفصل به مناسبت‌های متعدّد، درباره‌ی ذکر صحبت کرده‌ایم و نوشته‌ایم و لذا الان به بحث اهمّیت ذکر نمی‌پردازم. خودتان مراجعه کنید.^۱ الان نمی‌خواهم وارد این بحث شوم که شخصی که ذکر مجسم و متبلور شد؛ به چه مرتبه‌ی بلندی نائل شده است. در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» عبد به اینجا می‌رسد. لذا مخاطب «ذَکْرَنِي عَبْدِي» می‌شود.

۲. تحمید. مرتبه‌ی دوّم، در «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بود که خدا فرمود: «حَمِدَنِي عَبْدِي». اگر عبد در مقام ذکر به مقصد رسید؛ یعنی به جایی رسید که همه‌ی موجودات عالم، از غیب و شهود، را ظلّ خدا، سایه‌ی خدا، آیه‌ی خدا، اسم خدا دید؛ طبیعتاً قلب او اعتراف می‌کند که همه‌ی حمدها مال خداست. چون هیچ چیز مستقلّی نمی‌بیند؛ هرچیز، هر چه دارد، مال خداست. همه اسماء الله‌اند. لذا هر حُسنی که در برخورد با هر اسمی می‌بیند؛ حُسن خدا را می‌بیند. در «الْحَمْدُ» «ال» اگر «ال» جنس باشد؛ یعنی همه‌ی حمد «لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». او این حقیقت را که همه‌ی ستایش‌ها به خدا برمی‌گردد، می‌بیند. ولو این‌که در صورت ظاهر از فلان شخص تعریف می‌کنید که مثلاً چه

^۱ در این باره هم در شرح مصباح الهدی^۱ در مبحث ذکر مفصل صحبت کرده‌ایم؛ هم در کتاب شراب طهور و شرح آن مفصل نوشته و صحبت کرده‌ایم و هم در مجموعه بحث‌های مقدّمه‌ای بر مبحث اخلاق در بخش ذکر مفصل صحبت کرده‌ایم.

خوش استعداد است! چه زیباست! چه خوش اندام است! هر چه می گویند؛ اندام زیبا، ذهن قوی و هر کمالاتی در او هست؛ از خدا است. او از خود هیچ چیز ندارد. مخلوق آینه‌ی حق متعال است. لذا

بداند یا نداند عاشق اوست

هر آن کس عاشق خوبان مه‌روست

چون این خوب مه‌رو آینه است؛ از خود هیچ ندارد. هر چه زیبایی و حسن است؛ حسن حق متعال است.

پس مدح ز هر نقشی، مدّاحی نقّاش است

زیبایی هر نقشی، ز استادی نقّاش است

این در صورتی است که خالق و مخلوقی ببینید و بگویید این نقّاشی است؛ آن هم نقّاش است. وقتی گفتید عجب نقّاشی زیبایی! فی الواقع گفته‌اید عجب نقّاش چیره‌دستی! اما اگر از این هم بالاتر بروید؛ معرفتتان کامل تر باشد؛ خود او را در این آینه می‌بینید. مثل این که یک شخص زیبارو جلوی آینه ایستاده است؛ شما عکس داخل آینه را نگاه می‌کنید و می‌گویید عجب چشمان زیبایی! عجب صورت زیبایی! این آینه است؛ هیچ چیز از خود ندارد. این را که می‌بینید خود شخصی است که در مقابل آینه قرار دارد. او را در این آینه می‌بینید و توصیف می‌کنید. لذا از هر چه در عالم تعریف کنید؛ از خدا تعریف می‌کنید. هر چیز تعریفی‌یی در عالم، جلوه‌ی خداست. همه‌ی عالم اسماء الله است و اسم فانی در مسمّی^۱ است. اسم هیچ چیز از خود ندارد. لذا همه‌ی محامد و توصیف‌ها به خدا برمی‌گردد؛ ولو شخص نداند؛ حتی شخص کافر است؛ بت پرست است؛ از بتش تعریف می‌کند؛ می‌گوید عجب بت خوش تراشی! عجب قشنگ است! چشم و ابروی این بت عجب زیباست! این بت مخلوق خداست. ولو آن شخص مشرک و کافر است؛ اما حمد و

مدح او به خدا برمی‌گردد. هر چیز که مورد مدح قرار می‌گیرد؛ به خاطر حُسنی است که در آن وجود دارد. هر حُسنی در آن است؛ خدا آن حُسن را ایجاد کرده است. اگر از منظر خالق و مخلوقی و یا از منظر جلوه و تجلی نگاه کنید؛ عکس یا تجلی حُسن خداست. پس «الْحَمْدُ» یعنی همه‌ی حمدهایی که در عالم واقع می‌شود «لِلَّهِ»؛ همه به خدا برمی‌گردد؛ همه مال خداست؛ چه حامدان این را بدانند و چه ندانند. در تالار نمایشگاهی که تابلوهای نقاشی یک نقاش را در معرض تماشا گذاشته‌اند و بازدیدکنندگان به آن تالار آمده‌اند و به تابلوها نگاه می‌کنند. هر دسته از آنها جلوی یکی از تابلوها ایستاده است و آن تابلو آنها را خیلی جذب کرده است و می‌گویند عجب قشنگ کشیده شده است! چقدر این تابلو زیباست! دسته‌ی دیگری ممکن است تابلوی دیگری را زیباتر بدانند و مشغول ستودن آن باشند. بین بازدیدکنندگان اختلاف نظر وجود دارد؛ اما همه، زیبایی‌های تابلوهای یک نقاش را تمجید می‌کنند و می‌ستایند. تمام ستایش‌ها و تعریف و تمجید کردن‌ها، فی‌الواقع تمجید شخص نقاشی است که همه‌ی آن تابلوها را کشیده است. آنها در صورت ظاهر با هم دعوایشان هم می‌شود؛ یکی می‌گوید تو نمی‌فهمی؛ دیگری می‌گوید نه تو نمی‌فهمی؛ تو فهم هنری نداری؛ او می‌گوید تو ذوق هنری نداری؛ به سر و کله‌ی هم می‌زنند و با هم جنگ هم می‌کنند. اما نقاش که در طبقه‌ی بالا ایستاده است و صحنه را می‌بیند، متوجه است که همه‌ی آنها، با همه‌ی دعواها و اختلافاتی که دارند، از او تعریف می‌کنند. همه‌ی تابلوهای عالم را یک نقاش کشیده است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ همه‌ی حمدها، هر چه حمد در عالم می‌شود و هر که در عالم حمد می‌کند، از مؤمن و کافر، از موحد و مشرک، به خدا برمی‌گردد. هیچ کس در عالم مالک هیچ

حمدی نیست. و رسیدن به این حقیقت مال وقتی است که در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، مرتبه‌ی «ذَكَرْنِي عَبْدِي» محقق شود؛ یعنی نمازگزار به مرتبه‌ی تذکر راه یافته باشد. در این صورت، در «الْحَمْدُ لِلَّهِ» به مقام تحمید می‌رسد و خدا می‌فرماید «حَمِدَنِي عَبْدِي». در این مرتبه شخص می‌یابد که هرچه حمد در عالم می‌شود، منحصرأً به خدا برمی‌گردد و هیچ کس در عالم، در حمد شریک خدا نیست. هیچ محمودی جز خدا نیست. تنها ستوده‌شده‌ی حقیقی در عالم، به زبان مؤمن و کافر و مشرک و موحد، خدای متعال است و لاغیر. چون هیچ چیز از خود حُسن و کمالی ندارد؛ هرچه ستوده می‌شود؛ عکسِ کمال و حُسن الهی است که در او افتاده است و مورد ستایش قرار می‌گیرد. مقام تحمید در «الْحَمْدُ لِلَّهِ» حاصل شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ